

دوشنبه، 5 مرداد ماه 1388 برابر با Monday 27 July 2009

از چاه به چاه، از چاله به چاه

میرزا آقا عسگری مانی

در چهارده سده‌ی گذشته، هرگاه ایرانیان کوشیدند زیر عبا، و با پرچم سبز اسلام، خود را از شر اسلام‌سالاری و حکومت‌های آمیخته با دین، یا وابسته به مرکز خلافت اسلامی برهانند، بیش از پیش در مرداب دین‌تحمیلی و ضد ایرانی فروتر رفتند. ایرانیانی که هرگز به معنای واقعی کلمه اسلام را نپذیرفته بودند، ناگزیر بودند زیر ضربات شمشیر ذوالفقار اعراب، زیر فریادهای الله اکبر، و یا زیر فشار جزیه و ذمه و باج به اعراب و نمایندگانشان در ایران، در برابر تازیان و ولایت اسلامی آنان زانو بزنند، شکنجه شوند، تظاهر به مسلمانی کنند، جزیه و خمس و ذکات بدهند، تعزیر شوند، تکفیر و سنگسار شوند، شلاق بخورند، اعدام شوند، در زندانها بیوسند، اموالشان مصادره شود، و در آخر با تظاهر به مسلمانی، دست و پای روحانیون و علمای اسلام و حکام سیاسی را بیوسند.

خوانش تاریخ دردناک، خونین و دهشت‌آور اسلام در ایران در 14 قرن گذشته، دل هر خواننده‌ای را مچاله می‌کند. خیزش‌های ایرانیان در برابر دین و حکومت‌های تحمیلی، در آغاز پیش‌تازانی همچون بابک خرم‌دین داشت که با روش و منش و آئین ایرانی در برابر دستگاه خلافت اسلامی و متولیان‌اش پایداری کردند. اما پس از شکست جنبش‌های ملی و دو قرن سکوت و دهان‌بندان اسلامی، خیزش‌های تازه‌ای رخ داد که اینبار با بیرق سبز اسلام و بانگ الله اکبر در برابر بیگانگان به پایداری پرداختند. اما فرایند همه‌ی این خیزش‌ها تعمیق یافتن اسلام و تداوم فرهنگ بیابانی و تحمیل شده بر ایرانیان بود. از جنبش اسماعیلیه به رهبری حسن صباح گرفته تا جنبش گسترده صوفیگری و عرفانی‌گری - که شکل‌هایی از مقاومت مدنی بودند-، از جنبش باب و جنبش مشروطیت گرفته تا جنبش «اصلاح طلبان»، همه و همه موجب تقویت مرتجعان مسلمان در حکومت‌ها، دولت‌ها یا نهادهای دینی گردید. هر گونه خام‌اندیشی برای استفاده از اسلام به نیت تلطیف آن، روزآمد کردن یا مقابله با آن، موجب بقاء و تحکیم هرچه بیشتر روحانیان، «علمای» اسلام و حکومت‌های مبتلا به دین گردید. تاریخ ایران به روشنی نشان می‌دهد که هرگونه «مسامحه» با نمایندگان دین‌سالاری، نتیجه‌ای جز تداوم و تحکیم فرهنگ و سیاست جاهلی در کشورمان نداشته است. تمدن ایرانی زیر عبا، آخوندی و ندای الله اکبر بتدریج کم‌جان‌تر و بی‌رنگ‌تر شد.

امیدوارم خواننده‌ی این نوشته، سخنان مرا ستیز با باورهای دینی دین‌باوران تعبیر نکند. موضوع بر سر جداکردن دین از حکومت است و دست برداشتن از این ایده که: برای نفی حکومت دینی، باید نخست از پرچم دین و شعارهای دینی بهره بگیریم. پیداست که داشتن هردین و مذهبی یا نداشتن آن، امری وجدانی و شخصی است. موضوع برسر تفکیک دین از حکومت، و اداره‌ی جامعه به دور از فرامین دینی است.

اکنون، در قرن بیست و یکم، و در جهانی بکلی متفاوت با جهان 1400 سال پیش، آنانی که رنگ سبز اسلام و شعار الله اکبر را برای برونرفت از مرداب استبداد دینی و سیاسی برگزیده‌اند، ای بسا یکبار دیگر در این مرداب استبداد دینی فروتر روند و میهن ما را در تاروپود و اپسماندگی قرونی، گرفتارتر کنند. چرا باید «رهبری سیاسی» ایرانیان میان مشت‌آلود مانند خمینی، خامنه‌ای، رفسنجانی و کربوبی دست به دست شود؟! چرا باید سرنوشت سیاسی و فرهنگی ایرانیان در دست مشت‌آلود مرتجع یا آدمکش مانند احمدی نژاد، موسوی، لاریجانی و خاتمی جابجا شود؟ چرا باید ملتی بزرگ، رهبرانی چنین کوچک، جانی و خونخوار برای خود برگزینند؟ آیا ایرانیان فاقد توان برای رهبری خویش‌اند؟ بی‌گمان چنین نیست. پرشمارند ایرانیانی که خواهان گذر از تمامیت حکومت اسلامی‌اند، و کم‌شمار نیستند ایرانیانی که صلاحیت تام و تمام برای اداره‌ی میهن خود را دارند. با این‌همه، برخی جریان‌ها در ایران می‌کوشند خیزش اخیر مردم ایران را در حوزه‌ی اسلام‌مداری و حکومت دستاربن‌دان نگهدارند تا از عبور کشور ما به سکولاریسم جلوگیری کنند.

حتا اگر تاریخ ایران و اسلام را شتابزده ورق بزنیم درخواهیم یافت که بخشی از نیکان ما از دست جماعت روحانی و سینه‌چاکان دروغ «امام زمان» چه کشیده‌اند، و چقدر تاوان داده‌اند تا بل که از آمیختگی دین با سیاست و حکومت جلوگیری کنند. اگر به علت اوضاع تاریخی در قرون وسطا، نیاکان ما نتوانستند از اسلامیت حکومتها رد شوند، آیا نسل نوین و هوشمند ایرانی در قرن بیست و یکم خواهد توانست به حکومتی سکولار و لائیک و امروزین دست یابد؟ یا همچنان با موج سبز و الله اکبر در گنداب گذشته فروتر خواهد رفت؟ آیا خیزش امروز ایرانیان می‌تواند در ساده‌ترین شکل، به جنبش خود، رنگ و محتوای ایرانی و مدرن بدهد؟ یا بازم با فروانداختن مشت‌آلود دینی، مشت‌آلود دین‌باور و مستبد دیگر را بر خود چیره خواهد کرد؟ برخی می‌پندارند که با بهره‌گیری از سمبولها و شعارهای اسلامی می‌توان نخست از شر بخشی از این حکومت رها شد، آنگاه کلک بخش دیگر را هم کند و به تمدن و مدرنیته رسید. بخشی می‌پندارند با کنار گذاشتن بخش «بدتر» حکومت اسلامی، بخش «بد» آن را تقویت کرده و تدریجا در آن تغییرات مثبتی ایجاد خواهند کرد. برخی دیگر می‌پندارند، راه حل دیگری، مگر تغییر در درون همین حکومت ضدبشری برای پشت سر نهادن ولایت مطلقه‌ی اسلامی وجود ندارد. گروهی که بیشترشان آشکار و پنهان، دست در دست حکومت اسلامی در ایران گذاشته‌اند، این داعیه‌ی مضحک را

دارند که باید به «اعتقادات توده‌ها» احترام گذاشت! و البته منظورشان، همانا رعایت «حرمت و قدرت» اسلام فقهاتی و حکومتی، و مجموعه‌ی خرافات و باورهای ضدعلمی است. آنان پیشنهاد می‌کنند باید اسلام شلاق بدست را ناز و نوازش کرد مبادا توده‌ها دلخور شوند! آیا برآستی چنین است؟

زمانه تغییر کرده است، شکل‌های مبارزاتی تغییر کرده‌اند، اندیشه‌های دینی و سیاسی دگرگون شده‌اند، ابزار ارتباطی تغییر کرده‌اند، جهان تغییر کرده است، پس چرا ما باید همچنان با پرچم اسلام و الله اکبرش در گرهی کور دریمانیم؟ مگر نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی در ایران، بر سر آنانی که سبز می‌پوشند و فریاد الله اکبر برمی‌دارند، شلاق و گلوله و باتوم نمی‌زنند؟ مگر بسیجیان و پاسداران اسلام، به دختران و پسران سبزپوش و الله اکبرگو تجاوز جنسی نمی‌کنند؟ اگر چنین است، پس دیگر چرا باید پرچم اسلام را برداریم و فریاد بیابانی‌ی الله اکبر سردهیم؟! مگر نمی‌دانیم که لشگریان اسلام به فرماندهی عمر ابن خطاب، علی ابن ابی طالب، سعد ابن ابی وقاص، یزید ابن مهلب و... با همین شعار «الله اکبر» و با بیرق سبز اسلام، ایران و ایرانیان را درهم شکستند و به اسارتی 14 قرنه بردند؟! مگر نمی‌بینیم تروریسم بین‌المللی در تمام جهان با همین رنگ سبز و همین شعار الله اکبر سر می‌برد، ترور می‌کند، منفجر می‌کند، جنایت می‌کند؟ آیا نباید فرقی باشد در شعارها و رنگ‌های یک خیزش مدنی، مدرن و آزادیخواه با شعارها و رنگ‌های گروه‌های تروریستی عرب، القاعده، لبنانی، فلسطینی، طالبانی، پاکستانی و الجزایری؟ آیا نباید تفاوتی باشد در محتوا، شکل عمل، گزینش رنگ و شعار در یک انقلاب بزرگ عدالتخواهانه و دموکراتیک با جنبش‌های کور دینی و تروریستی؟ اگر چنین است، چگونه باید این تفاوت را نشان داد؟ چگونه باید نشان دهیم که ایرانی هستیم، آزادیخواه هستیم، دموکراسی و سکولاریسم را می‌خواهیم، همزیستی مسالمت‌آمیز و برابر حقوق با بخش متمدن جهان را می‌جوئیم؟ چگونه باید نشان دهیم که می‌خواهیم از گندابی 1400 ساله که دهها نسل از نیاکان ما را تباه ساخته، و ایران بزرگ را به زندان دین و خرافات تبدیل کرده است بیرون آئیم؟ با شعار «یا حسین یا حسین، میرحسین میرحسین»؟! با فریاد گوشخراش الله اکبر؟! با رنگ سبز؟! آیا با این شعارها، یکبار دیگر در مرداب تازه ای از حکومت دینی فرو نخواهیم رفت؟

ایران پرس نیوز